اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**بنا هم نبود بخوانیم لکن دیگه مرحوم شیخ در این جا، دیگه امروز و فردا اکتفا می کنیم به همین بحثی را که مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه در ذیل این روایت مطرح فرمودند و دیگه بقیه کلمات اعلام و علما باشد که آقایان مراجعه بکنند.**

**ایشان اولا روایت صحیحه را به قول خودشان آوردند، روی الشیخ فی الصحیح عن ابی ولاد، عرض کردم مرحوم شیخ این را از کلینی گرفته، نمی دانم چرا آقایان اسم کلینی را اینجا نیاوردند، فقط مرحوم شیخ آورده. حالا نکته ای را هم بعد عرض می کنم.**

**بعد مرحوم شیخ رضوان الله تعالی علیه می فرماید: و محل الاستشهاد فیه فقرتان الاولی قوله نعم قيمة بغل يوم خالفته إلى ما بعد**

**ایشان فرمودند این یوم خالفته را به معنای قیمة یوم الغصب گرفتند چون یوم خالفته یعنی از روزی که ایشان مخالفت کرد ایشان غصب کرده، یوم الغصب گرفتند، حالا من چون یک مقدار می خوانم:**

 **فإن الظاهر، بعد ایشان استظهار کردند أن اليوم قيد للقيمة**

**خب بحث کردند که قیمت یک معنایی نیست که ظرف به آن متعلق بشود، حالا یعنی ما یتقوم به.**

**باز در این جا هم دو تا احتمال دادند، البته من تند تند به احترام شیخ می خواهم بخوانم و گاهی هم ممکن است که در شرح عبارت نکته ای را عرض بکنم برای فهم عبارت و إلا مطلبی است که اساسا باطل است.**

**أن اليوم قيد للقيمة إما بإضافة القيمة المضافة إلى البغل إليه- ثانيا**

**آن وقت به نحو تتابع، اصطلاحا در کتب ادب به این تتابع اضافات می گویند، اضافه، قیمة یوم خالفته، قیمت به بغل اضافه شده و بغل هم به یوم اضافه شده است.**

**اصلا خیلی عجیب است، عربی این عبارت خیلی عجیب است. بعضی از آقایان اعلام که در این جا اصلا نوشتند یک شعری هست و لیس قرب قبر حرب قبروا، نوشتند از قبیل آن، حالا آن شعر مال جن است، آن شعر هم خودش خرابی دارد، چون آن شعر این جوری است و قبر حرب بمکان قفری و لیس قرب قبر حمر قبروا، که گفتند قافیه این هم خراب است لذا در آن جا گفتند در یک نسخه دیگه هست که لیس قرب قبر حرب قبری،**

**یک اوضاعی درست کردند، تعجب است که بعضی از اعلام، بعد هم گفتند آن با قافیه جور در نمی آید و با اعراب جور در نمی آید. گفتند این جنی بوده و قواعد اعراب بلد نبوده. اینها به شوخی اشبه است، غرض چون بعضی از اعلام این جا این شعر را آوردند و گفتند از این قبیل است، نمی خواهد حالا بگویند از این قبیل، کتاب فقه زید بنی عمرو مثلا، خب این همه­اش تتابع اضافات است، تتابع اضافات مشکل ندارد، نمی خواهد شعر جنی را بیاورند، تتابع اضافات متعارف ماست، کتاب فقه زید بنی عمرو، البته زید خودش معرفه است، یک اصطلاحی در کتب ادب دارند که معارف اگر زیاد شدند نکره می شوند، الاعلام إذا کثّرت یعنی کثیر بشوند نکّرت، این اصطلاحشان است، خود علم با این که جزء معارف است پنج تا نفر است بچه هایشان را حسن گذاشتند، آن وقت می شود نکره. حسن با این که معرفه است و علم است، چرا؟ چون وقتی فراوان شد بر می گردد دو مرتبه نکره می شود.**

**علی ای حال این اضافه کردن مشکلی ندارد. بعد ایشان این احتمال را داده است. عرض کردم احتمالات یک مقداری هم باید معقول باشد، عبارت خیلی واضح است هر انسان عربی این عبارت را نگاه بکند کاملا راحت می فهمد نعم قیمة بغل یوم خالفته، و خیلی واضح است، قیمة بغل یوم خالفته، به ذهن مگر انسان با رمل و اسطرلاب این مطلب را پیدا بکند و إلا به ذهن انسان نمی آید. حالا چون شیخ نوشتند من به احترام شیخ می خوانم**

**يعني قيمة يوم المخالفة للبغل**

**این کلمه را فقط شیخ چون گفتم بعضی نکات دقیق دارد، ایشان چون بعضی ها احتمال دادند ایشان می خواهد بگوید این جا بغل اگر اضافه شده در حکم معرفه است، این یک نکته لطیف است، این نکته اش لطیف است.**

**یعنی همان بغلی که با آن رفته، چون بعضی ها گفتند بغل نکره است، مراد مطلق بغل است، دقت کردید؟ این نکته شیخ چون بعضی وقت ها بزرگان یک نکات ظریفی در عباراتشان هست، این نکته ظریف است، چرا؟ چون بعضی ها خواندند قیمة بغل، بغل را به نحو نکره خواندند، عرض کردم می خواهم بخوانم نکته هایش را بگویم ولو مطلبش را قبول نداریم. این قیمة بغل را بعضی ها این جور فهمیدند یعنی ایشان ابتدائا باید بغل بدهد یعنی مثل است، چون الان مثلش پیدا نمی شود قیمة را و إلا اساسا در قیمی هم اصل مثل است، در خود قیمی، این البغل نیست، بغلٍ به نحو نکره است. آن وقت اگر اضافه شد می شود البلغ، قیمة بغل یوم یعنی به نحو، فلذا ایشان فرموده:**

**فيكون إسقاط حرف التعريف من البغل للإضافة**

**یعنی بغل اضافه به یوم شده.**

**لا لأن ذا القيمة بغل غير معين**

**نکته اش خوب است اما حرف ایشان قابل تطبیق نیست.**

**حتى توهم الرواية مذهب من جعل القيمي مضمونا بالمثل**

**یعنی قیمة بغل یعنی یک بغل کلی، اما اگر بغل در این جا مراد همین قاطری باشد که ایشان سوارش شده و تا آنجا رفته و برگشته، آن بغل معین است. ممکن است بغل به طور کلی مثلا قیمتش قاتر مثلا ده هزار تومان باشد اما این قاطر یک خصوصیت دارد که مثلا سریع و اینها دوازده هزار تومان باشد یا مثلا ضعیف است هشت هزار تومان باشد، شیخ می خواهد این معنا را بگوید که بعضی ها گفتند نه قیمة بغل چرا امام فرمود قیمة بغل؟ برای این که مراد این است که اساسا چون آن بغل تلف شده بغل باید بغل به جایش باشد، مثلش. آن وقت مثلش را قیمة مثل را حساب می کنیم نه قیمة آن بغل را با خصوصیاتش، آن وقت برای این که این مطلب را شیخ بگوید از بین برود بغل را اضافه بکنیم. ببینید خیلی پیچیده است.**

**اولا در این جا در بعضی از، حالا یادم رفته چون من خیلی توجه نکردم. یکی از این شروح نوشته در بعضی از نسخ صحیحه یا مصححه کتاب تهذیب قیمة البلغ، الف لام دارد، البلغ در این جا الف لام دارد. مرحوم شیخ این را ننوشته و اگر الف لام داشته باشد این شبهه حل می شود، لکن من فکر نمی کنم اصلا چنین چیزی مطرح باشد. نمی دانم حالا آقایان دقت نکردند. ببینید این قیمة بغل اواخر روایت است، سه چهار سطر بعدش دارد که فمن یعرف، گفت قیمة صحیح و معیب، من یعرف ذلک، بعد ایشان می گوید بعد می گوید فإن ردّ الیمین علیک فحلفته علی القیمة لزمک ذلک أو یأتی صاحب البغل، این جا با الف و لام است، بشهود یشهدون أن قیمة البغل، این جا هم با الف و لام است. دیگه این مطالبی را که شیخ فرمودند بغل است و اضافه به یوم بکنیم تا یان شبهه برداشته بشود احتیاج به این حرف ها ندارد. از جو روایت واضح است. من متاسفانه چون روایت را علمای ما در یک قسمتش کانما فقط همان جا وجود دارد، این دیگه قبل و بعدی ندارد، هیچ نکته فنی ندارد. این دو جا بعدش الف و لام دارد، البغل الف و لام دارد که معلوم است بغل معین است، علی ای حال این مطلب را چون فقط نکته داشت من نکته اش را عرض کردم. البته ایشان فرمودند.**

**و إما بجعل اليوم قيدا للاختصاص الحاصل من إضافة القيمة إلى البغل**

**شاید مراد ایشان این باشد، چون آقای خوئی هم یک اشاره ای دارند، حالا من این توضیح را بدهم، مثلا می گوییم به قول ایشان مثال بزنم، ماء رمان زید، این احتمال دارد که این اضافه رمان زید اضافه اش گاهی به خاطر رمان باشد یعنی زید دارای یک اناری است آب آن انار، رمان مال زید است، انار مال زید است، یا آب انار زید، انار مال زید است و آب آن انار. و ممکن است اصلا زید انار نداشته باشد، آب انار دارد، ماء رمان، این مضاف و مضاف الیه به زید اضافه شده است. آقای خوئی این مثال را می زنند. ممکن است بگوییم آب انار زید یعنی زید انار دارد و آب آن انار، ممکن است بگوییم زید اصلا انار ندارد، آب انار دارد، لکن می شود گفت آب انار زید. در این جا مجموع مضاف و مضاف الیه را به زید اضافه کردیم، این مثال را آقای خوئی زدند، حرف بدی نیست، البته من توضیح دادم توضیح من بیشتر از توضیح آقای خوئی بود. این درست است. این که مرحوم شیخ می گوید این طور می گوید و إما بجعل الیوم قیدا للاختصاص الحاصل من اضافة القیمة إلی البغل، شاید مراد ایشان این معنای دوم قیمة بغل باشد، حالا می خواهد، البته این جا قیمة بغل بعید است این طور باشد، این باید مرادش قیمة بغلی است که مال همان شخص است، بعید است. حالا به هر حال احتمالا شیخ این جور، این دو احتمال که مرحوم شیخ دادند، یکی به نحو تتابع اضافات که فوق العاده بعید است. اصلا ابتدائا به ذهن ما نمی آید، حتی من وقتی در عبارات علما خواندم، علمای دیگه هم این را نوشتند، خیلی بعد از شیخ این را نوشتند. اصلا ما تعجب میکنیم چرا به ذهن این ها این معنا آمده، تعجب ما این است که چطور، آخه این مرحوم شیخ بهائی قدس الله نفسه روایت دارد که در حد وجه ما بین انگشت ابهام و سبابه و وسطی به اصطلاح، بین این دو تا، در غسل است. حالا معروف است مابین این دو تا را از بالا، مرحوم شیخ بهائی گفته این دو تا را بگذاریم و روی صورت دائره بکشیم، من تعجب می کنم اصلا چطور این معنا به ذهن ایشان خطورکرده است که این دو تا انگشت را باز بکنیم و روی صورت دائره بکشیم، این مقدار. ظاهرا ذهن حسابگر داشته و ریاضیات بلد بوده. خود بنده واقعا عرض می کنم تعجب می کنم اصلا چرا به ذهن ایشان خطور کرده، این معنا قابلیت خطور ندارد. این تتابع اضافات در این جا چطور به ذهن آقایان خطور کرده من در این متحیرم. علی ای حال این دو تا معنا که مرحوم شیخ فرمود. دیگه نمی خواهم بخوانم، هر دو معنا واضح هم هست.**

**و أما ما احتمله جماعة**

**این ما احتمله جماعة را مرحوم صاحب جواهر نقل می کند به عنوان بعض، و قد ذهب بعض و خود ایشان تقویت می کند، این در این کتاب در حاشیه اش ارجاعی به کتاب جواهر داده از صفحه 101 تا 102، نه تاکیدات بیشتر جواهر بعد از 102 است. چند صفحه صحبت کرده. باز این را هی تکرار می کند، اگر آقایان خواستند به جواهر مراجعه بکنند فقط به این مقداری که ایشان در این جا نوشته نگاه نکنند. ادامه بدهند و انصافا هم مفصل نوشته و آن حاصلش این است که تعلق الظرف بقوله ع نعم، چون دارد أیلزمنی، أرایت لو عطب البغل أو نفقة ألیس کان یلزمنی، قال نعم قیمة بغل یوم خالفته، ایشان گفته که نعم یعنی نعم یلزمک، پس نعم به مثل یلزمک بوده، القائم مقام قوله ع يلزمك يعني يلزمك يوم المخالفة**

**که یوم المخالفة متعلق به یلزمک باشد، یلزمک یوم المخالفة قیمة بغل. ایشان از جواهر نقل می کند و عرض کردم مرحوم شیخ همین طور که من عرض کردم نظرش به کل عبارت جواهر است چون دارد که مثلا حالا بعد می گوید و قد اطنب بعض، این اطنب اشاره به این است، و قد اطنب، سه چهار سطر بعد از اینجایی که الان هستم. و قد اطنب بعض فی جعل الفقرة ظاهرة فی تعلق الظرف بلزوم القیمة علیه، مراد ایشان از این بعض مرحوم صاحب جواهر است. عرض کردیم در موارد متعددی ایشان تعبیر می کند، در همین مکاسب محرمه هم خواندیم. از استادش به عنوان صاحب جواهر به عنوان بعض، خوب نیست، ما به مرحوم شیخ خیلی اعتقاد دارم، خودم شخصا به مرحوم شیخ انصاری درحق استاد چنین تعبیری مناسب نیست.**

**یکی از حضار: استاد بودن صاحب جواهر محرز است؟**

**آیت الله مددی: قطعی است. حالا تبرکا را شما می فرمایید.**

**یکی از حضار: در سه تا نسخه قیمة البغل یوم خالفته**

**آیت الله مددی: بله من در بعضی از کتب از تهذیب دیدم، از کافی ندیدم. در بعضی از این شروح که آمده قیمة البغل آمده. اگر آن باشد دیگه این احتمالاتی که ایشان داده مطرح نیست.**

**قيمة بغل فبعيد جدا بل غير ممكن**

**ایشان مرحوم شیخ فرموده بعید است جدا**

 **لأن السائل إنما سأل عما يلزمه بعد التلف بسبب المخالفة بعد العلم بكون زمان المخالفة زمان حدوث الضمان**

**یعنی می خواهد بپرسد که چه چیزی به آن**

**كما يدل عليه أ رأيت لو عطب البغل**

**دیروز عرض کردم عطب را به کسر طاء بخوانید به معنای هلک**

**أو نفق، به فتح نون، یک جور بیشتر نیامده است. به معنای مات.**

**أو نفق أ ليس كان يلزمني فقوله نعم يعني يلزمك بعد التلف بسبب المخالفة قيمة بغل يوم خالفته**

**حالا باز هم قیمة بغل آورده که یوم خالفته را به قیمت زده است. مرحوم شیخ این جور معنا می گوید:**

**و قد أطنب بعض في جعل الفقرة ظاهرة في تعلق الظرف بلزوم القيمة عليه و لم يأت بشي‌ء يساعده التركيب اللغوي و لا التفاهم العرفي.**

**تصادفا حق با همان مرحوم صاحب جواهر است، مرحوم شیخ در این جا کم لطفی فرمودند به نظرم با همه بزرگواری ایشان.**

**البته عرض کردم خوب دقت بکنید این مطلبی را که در جواهر آورده درست است. این مطلبی را که مرحوم شیخ آورده که این معلوم می شود. شیخ این طور می گوید لأن السائل بعد العلم بکون ضمان المخالفة ضمان حدوث الضمان. معلوم نیست این باشد. این بعد العلم روشن نیست. این مطلبی که مرحوم شیخ دارد. اصلا ببینید نکته این نبوده. این می گوید من اول با ابوحنیفه صحبت کردم، از ابوحنیفه راجع به منافع مستوفاة سوال کردیم، گفت منافع مستوفاة را ضامن نیستی، چرا؟ چون ضامن عینی، اگر ضامن عین بودی دیگه ضامن منافع مستوفاة نیستی. اصلا بحث سر این است. خوب دقت بکنید در حقیقت در این جا سوال ابوولاد خدمت امام این است که می خواهد آن شبهه ابوحنیفه را حل بکند، می گوید شما می گویید منافع را من ضامنم، ألیس کان یلزمنی، این نیست؟ یعنی لیس کان یلزمنی اگر یلزمنی دیگه منافع مستوفاة چرا؟ اصلا نکته این نیست که مرحوم شیخ گفته بعد العلم، این نکته فنی این است، امام می گوید بله آن هست و هر دو هست، ضمانت هر دو است. هم منافع مستوفاة را ضامنی و هم خود عین را ضامنی به خلاف حرف ابوحنیفه که می گفت مادام عین را ضامنی دیگه منافع را ضامن نیستی.**

**یکی از حضار: یعنی الخراج بالضمان را می خواهد رد بکند؟**

**آیت الله مددی: می خواهد رد بکند.**

**آن وقت این به نظر من اصلا این روایت چون مرحوم آقایان علمای ما اشکال کردند که ما یک دلیل روشنی نداریم که ضمان قیمی به قیمت باشد. من به نظرم این روایت اصلا مفادش همین است. اصلا مفاد این روایت این است این که قد اطنب بعض، اگر صاحب جواهر قدس الله نفسه این معنا را می فرمود خیلی قشنگ بود، اصلا این روایت شاهد خیلی واضحی است، عرض کردم من یک نکته فنی را خدمتتان عرض کردم و آن نکته فنی این است که یک مقدار قضیه قضیه خارجیه است و استفتاء است. بعد اواخر سوال بحث نکته فنی دارد، این نکات فنی همان به قول آقایان قضیه حقیقه و مسئله فقهی است. اصلا دیگه از قصه استفتاء خارج است، و اگر خوب دقت بشود خیلی این سوال لطیف است یعنی این سوال و جواب در زمینه فقهیش خیلی لطیف است، سوال اولش آیا منافع مستوفاة را در پانزده روزی که طول کشید آیا ضامن هست یا نه؟ امام می فرماید بله منافع مستوفاة را ضامن است.**

**دو: آیا اگر مصارفی کرد و خرج کرد این جای منافع مستوفاة می نشیند؟ فرض کنید پانزده روز از این حیوان استفاده کرد، خب در مقابل هم پانزده هزار تومان علف بهش داد، کسر و انکسار می شود. خیلی لطیف است، أرایت لو بدراهم، امام می فرماید نه، لأنک غاصبٌ نعم، این جا کسر و انکسار نکنید، خیلی سوالات دقیق است. اول سوالش از مسئله منافع مستوفاة است، بعد سوالش از مصارف است، چیزی را که من خرج کردم، نکته اش روشن شد. شما می گویید اگر باید پول منافع را بدهید از آن ور هم من خرج کردم. این خرج جای آن، استفاده کردم و خرج هم کردم، امام می گوید نه، حالا این کلام امام را خوب دقت بکنید اطلاق دارد، علما اصطلاحی دارند که اگر شما در موردی خرج کردید اگر قصد تعویض داشتید استحقاق دارید، قصد مجانیت داشتید دیگه ندارید، فرض کنید شما مثلا گوسفند همسایه را در خیابان و بیابان دیدید، به خانه بردید و دو سه شبانه روز بهش علف دادید، قصدتان این بود که اگر همسایه یا رفیقتان پیدا شد ازش پولش را بگیرید، شما می توانید مطالبه بکنید، اما اگر در وقتی که این علف را دو سه روزی می دهید قصدتان تبرع و خیرات بود، واقعا قصد خیر کردید. اگر شما قصد تبرع کردید دیگه حق مطالبه ندارید، حتی بالاتر از این حق تغییر نیت هم ندارید. مثلا شما قصد تبرع داشتید رفتید گفتید من دیدم حیوان را سرتان نگه داشتید قربة إلی الله، حالا هم بردار حیوانت را ببر. بعد از دو سه روز گفتید من رایم برگشت، پول آن علف را به من بده، دیگه نمی تواند برگردد. چون عرض کردم این سنخ مسائل از قبیل صرف الوجودند، وجود دوم ندارند، فرد دوم ندارند. قصد تبرع کرد تمام شد، الواقع لا ینقلب عما وقع علیه، دیگه عوض نمی شود. روشن شد؟ این جا ظاهرا ابو ولاد نظرش این است که اگر من علف دادم به قصدی که از آن بگیرم، یا در مقابل منافع، این جا آن قاعده جاری می شود اگر قصد تبرع کردم حق ندارم، قصد تعویض کردم، قصد این که ازش بگیرم حق دارم، امام می گوید نه هر نحوی باشد حق نداری. چون لانک غاصب، خیلی لطیف است یعنی سوال و جواب یعنی شما حتی اگر غصب کردید که بعد از آن بگیری یا بگویی که من پانزده روز است که زیادی می روم، این علف هم به جای آن پانزده روز. قصد کردی، امام می خواهد بگوید قصد هم کردی اثر ندارد. خوب دقت بکنید! قصد هم بکنی اثر ندارد، لأنک غاصب، آن در جایی است که غاصب نباشد، آن جا قصد تاثیرگذار است، اما تو اگر غاصب بودی دیدی تاثیرگذار نیست.**

**مسئله سوم خب شما که گفتید منافع است، خود عین چطور اگر تلف شد؟ می گوید بله ضامنی، حالا لطیفترش، مسئله چهارم، اگر نقص پیدا کرد خوب دقت بکنید پایش شکست آیا ضامن هستم یا نه؟ دقت می کنید چقدر لطیف است. در آن جا امام می فرماید علیک ما بین صحت و عیب یوم تردّه، یعنی چه؟ خوب دقت بکنید! یعنی اگر حیوان را سالم به صاحبش برگرداندی ضامنی، آن عیب را ضامنی اما اگر مثلا روز دوم و سوم پایش شکست، بعد دو سه روز هم مرد، دیگه به عنوان نقص ضامن نیستی، آن جا نقص را عیب می گیرد، نقص عیب، ضمان عیب می گیرد. خوب دقت بکنید چی می خواهم بگویم. اگر این پایش شکست یک تفاوتی پیدا کرد به خاطر تفاوت صحیح و معیب مثلا به دویست هزار تومان لکن بعد برد، دیگه این دویست هزار تومان در مقابل قیمت حیوان جدا نمی شود. این نکته فنی را دقت بکنید خیلی لطیف است. اگر سالم ردش کردی آن دویست هزار تومان را باید بدهی، توجه می کنید؟ اگر حیوان بعد از آن نقص مرد یعنی فرق گذاشتند بین نقص و بین منافع، خوب دقت شد؟ منافع مستوفاة را مطلقا ضامنی، چه سالم ردش بکنی و چه مرده حتی اگر مرد ضامن عین هستی، ضامن منافع مستوفاة هم هستی، اما ارش، مابه التفاوت بین صحیح، روشن شد؟ در ارش لذا گفت ما بین الصحة و المعیب یوم تردّه، یعنی اگر ردش کردی سالم بود، ملتفت شدید؟ حیوان را دادید آنجا باید ارش را بدهی، تفاوت بین صحیح و معیب را بدهی، اما اگر مرد دیگه دو تا از شما نمی گیرند، یکی ضمان عین و یکی ضمان عیب، دویست هزار تومان بابت عیب از شما بگیرند و بعد هم پول قاطر را از شما بگیرند، اگر رد کردی ضامنی، اگر رد نکردی دیگه ضمان ندارد. پس اگر این مسئله این جور باشد روایت خیلی لطیف است، انصافا روایت دقت عجیبی دارد، پس بنابراین یکی منافع مستوفاة، البته در روایت منافع غیر مستوفاة نیامده. اگر یادتان باشد در بحث منافع غیر مستوفاة هم که تعرض کردیم شیخ گفت روایت ابی ولاد اشعار دارد، مراد از اشعار این است. در روایت ابی ولاد مطلق منافع ذکر نشده، منافع مستوفاة چون پانزده روز سوارش شده، نگفت پانزده روز پیش من بود، این پانزده روز سوارش شده است. این را اصطلاحا منافع مستوفاة می گویند.**

**یکی از حضار: اگر معیب شد و مرد**

**آیت الله مددی: دو تا ضمان ندارد دیگه**

**یکی از حضار: بله یک ضمان است ولی آیا آن معیبی که مرده قیمتش پایین تر است تا نسبت به**

**آیت الله مددی: خود عین را حساب می کنند.**

**یکی از حضار: خود عین کدام؟**

**آیت الله مددی: عین سالم را حساب می کنند. وقتی عین سالم حساب شد عیب هم داخلش می شود.**

**انصاف قصه این روایت مخصوصا ذیلش، مرحوم شیخ می گویم خیلی ملانقطی حساب کردند، این را اگر در این فضایی که من خدمتتان عرض کردم باشد بسیار روایت عجیبه ای است انصافا، خیلی نکات لطیفی را دارد.**

**یکی از حضار: به هر حال یوم خالفته را ما می توانیم استفاده بکنیم؟**

**آیت الله مددی: یوم خالفته را چرا؟ دقت بکنید، من نظرم این است که خود این روایت ناظر به این است که اصولا بغل قیمی است، اساسا روی قیمت می رود. یوم خالفته را چرا امام فرمودند؟ یعنی می خواستند بگویند این حیوان از روزی که تو مخالفت کردی غصب است، چرا؟ چون این شبهه بود که من اجاره کرده بودم، چون مستاجر یدش امانی است.**

**کلمه یوم خالفته را به خاطر این که این خیال نکند من حیوان را اول اجاره کرده بودم پس ید من امانی بود یا به قول آقایان استصحاب ید امانی، از اول ید من امانی بود. دقت می کنید؟ پس من الان این قاطر را پانزده روز رفتم و آمدم اضافه، ید من امانی بود، امام می فرمایند نه از همان روز مخالفت ولو حیوان پیش تو موجود بود نسبت به منافع که غصب بود این غصب صدق می کند و نمی خواهد در آن روزی که بهش رد، نه، از روزی که تو مخالفت کردی غصب منافع صدق کرد، نه غصب عین، غصب عین نبود اما از روزی که مخالفت کردی حکم غصب پیدا می کند. و لذا این یک مطلب.**

**یک مطلب دیگه این که مرحوم شیخ گفت که متعلق به نعم باشد و ترکیب لغوی، ببینید دقت بکنید بحث متعلق به نعم نیست، ببینید وقتی که انسان در کلام ظرف و جار و مجرور به قول معروف، به قول آقایان ظرف یا به تعبیر خود کتاب مغنی، مغنی چون باب دوم و سوم را نیم خوانند، اول و چهارم را می خوانند. باب دم و سوم هم خیلی نافع است، باب دوم و سوم در احکام ظرف و مظروف و حروف است، خیلی نافع است باب دوم و سوم. در باب ظرف و اینها که احتیاج به یک متعلق دارد مراد از متعلق اصولا در کلام این است که آنچه که در مجموع کلام است حالا می خواهد ملفوظ باشد یا نباشد، ببینید یک عبارتی که در الفیه ابن مالک دارد و فی جواب کیف زید قل دنف فزید استغنی عنه إذ عرف، اگر گفت کیف زید گفتید دنفٌ یعنی زیدٌ دنفٌ، من فکر می کنم، ابن مالک نحوی فوق العاده است و یک شاعر فوق العاده ای هم هست، در شعر هم خیلی فوق العاده است. ببینید فزیدٌ استغنی عنه، این استغنا تعبیر کرد، خیلی تعبیر زیباست، نیازی بهش نیست، چرا؟ چون فضای کلام. متاسفانه آقایان نحوی ها و ادبا فقط لفظ را حساب کردند، این غلط است، آن فضا را باید حساب کرد، وقتی گفت أ لیس کان یلزمنی گفت نعم، این فضا یلزمنی است نه این که متعلق به نعم باشد که بگویید یوم خالفته شاید شیخ خیال فرموده این متعلق به نعم است. نه وقتی سوال کرد أ لیس یلزمنی، ببینید! این مثل و فی جواب کیف زید قل دنف است. اگر گفت کیف زیدٌ گفت دنفٌ یعنی مریضٌ، این مریض یعنی زیدٌ مریضً، این مال فضای کلام است، آن چه که ما در باب ظرف و مظروف داریم که ناقص هستند و باید متعلقی داشته باشند.**

**سواء ملفوظ باشند یا فضای کلام باشد، البته ما متعارفمان در فضای کلام مثلا ظرف لغو می گویند، مثلا زیدٌ فی الدار یعنی ثابتٌ، نه این فقط نیست. فضای کلام اعم است. مثلا در این جا خوب دقت بکنید، من از مرحوم شیخ تعجب می کنم. می گوید لا یساعده الترکیب اللغوی، چه ترکیب لغوی مساعدش نیست؟ وقتی گفت أ لیس کان، ببینید این می خواهد در حقیقت آن شبهه ابوحنیفه را مطرح بکند که أرایت لو عطب البغل أو نفق ألیس کان یلزمنی؟ قبول داری که ضمان عین هست، أ لیس، قال نعم، یعنی چه؟ یعنی یلزمک، آن فضای یلزمنی را با نعم، نه این که به لفظ نعم متعلق باشد که ایشان می گوید لا یساعدة الترکیب اللغوی، قطعا ترکیب لغوی مساعد با همین است. این تعبیر ابن مالک به نظر من خیلی دقیق است. فزید استغنی عنه، نیازی بهش نیست، چرا؟ چون در فضا موجود است، وقتی گفت زیدٌ در فضای کلام موجود است، چون سوال از زید است در فضای کلام این مطلب است. انصافا این مطلبی را که مرحوم شیخ فرمودند درست نیست و آنچه که من به ذهنم می آید روایت مبارکه کاملا واضح است که مراد ضمان خود ذات بغل است و نظر به این است که به نظر من اینها به عکس بود، چون اینها به ذهنشان این بود که ما روایت در باب قیمی نداریم. این روایت اصلا در باب قیمی است. اصلا این مفاد روایت این است. آن مطلبی را که شیخ گفته یکی گفته بغل، قیمة المثل، اصلا این ها نیست، این احتمالاتی که مرحوم شیخ می دهند نیست، این احتمال سوم لکن این احتمال سوم را اضافه بکنید، اضافه به این معنا که اصلا امام کانما می خواهند بگویند که در مثل بغل ضمان اساسا به قمیت است، به حیوان نیست، اساسا به قیمت است و مطلب درست هم هست و این مطالبی را که مرحوم شیخ فرمودند انصافا جای ندارد.**

**بعد الثانية قوله أو يأتي صاحب البغل بشهود يشهدون أن قيمة البغل يوم اكتري كذا و كذا فإن إثبات قيمة يوم الاكتراء من حيث هو يوم الاكتراء لا جدوى فيه لعدم الاعتبار به فلا بد أن يكون الغرض منه إثبات قيمة يوم المخالفة**

**حالا ایشان بناء على أنه يوم الاكتراء لأن الظاهر من صدر الرواية**

**ببینید این بحثی را که هست، عبارت ایشان را بخوانیم. می گویم متاسفانه خدا رحمت کند مرحوم آقای بجنوردی گاهی می فرمودند که رضوان الله تعالی علیه راجع به مرحوم حاج آقای رضای همدانی می فرمودند در جاهایی که بحث عقلانی باید بنویسد شیخ الرئیس فکر می کند و جایی که استظهار از روایت می کند مثل یک عرب بدوی فکر می کند، مثل یک عرب بدوی از روایت معنا را در می آورد. واقعا این خودش یک ذوق خاصی می خواهد فهم کلام، هم به لحاظ ادبیت و عربیت و هم به لحاظ اجوای فقهی، الان عرض کردم روایت اول هایش قضیه خارجیه است. بعد خیلی لطیف است. سوالاتش خیلی دقیق است. یعنی ضمان منافع، بعد مسئله مصارف، بعد مسئله ضمان عین، بعد مسئله ضمان ارش، تفاوت مابین این دو، واقعا خیلی لطیف است و این ارش را چجوری بگوییم، این ها حساب های بسیاری، حالا مرحوم شیخ چون دارد، بعدش من می گویم.**

**لأن الظاهر من صدر الروایة، حالا ایشان می خواهد بگوید که یوم اکتری را گفته، با این که اکترا، راست هم می گوید خب، روزی که اجاره کرده هیچ اثر ندارد چون روز اجاره یدش امانی است، غصبی هم مطرح نبوده، اجاره کرده. ایشان می گوید احتمالا روی این جهت چون مثلا امروز صبح اجاره کرده ظهر رفته تا قصر بنی حبیره و بعد رد شده، یعنی آن یوم الاکترا چون واضح است. مثلا در کوفه بود، کوفه می شناسند راه افتاده. یعنی به خاطر وضوح مطلب.**

**لأن الظاهر من صدر الرواية- أنه خالف المالك بمجرد خروجه‌ من الكوفة**

**عرض کردم این قسمت های سوال چون قضیه خارجیه است ما الان دقیقا نمی توانیم استظهار بکنیم. چه روزی کرایه گرفته و کی راه افتاده؟ ما بین روزی که مخالفت کرده با روزی که کرایه کرد. اینها نمی شود و لذا من عرض کردم اول روایت قضیه خارجیه است. بعد به قضایای حقیقیه می شود که خیلی لطیف هم هست، نحوه سوال و جواب نشان می دهد که ابوولاد مرد ملایی است، حالا حناط بوده، عرض کردم حناط عادتا حنطه فروش است که گندم باشد، احتمالا حنوط هم از مال کفن مرده ها لکن بعید است.**

**لأن الظاهر من صدر الرواية- أنه خالف المالك بمجرد خروجه‌ من الكوفة و من المعلوم أن اكتراء البغل لمثل تلك المسافة القليلة إنما يكون يوم الخروج أو في عصر اليوم السابق**

**عرض کردیم اینها قضایای خارجیه است و الان نکته اش را دقیقا نمی توانیم بیان بکنیم چون فاصله زمانی را نمی دانیم.**

**و معلوم أيضا عدم اختلاف القيمة في هذه المدة القليلة.**

**این ظاهرا این طور است، قضیه خارجیه است که چجور رفته، قاطر چقدر تندرو بوده، تند رفته، کند رفته، این خصوصیات را ما نمی توانیم اما انصافا عرض کردم ذیلش خیلی قابل اعتناست، صدرش قضیه خارجیه است.**

**و أما قوله ع في جواب السؤال عن إصابة العيب عليك قيمة ما بين الصحة و العيب يوم ترده فالظرف متعلق بعليك لا قيد للقيمة**

**اینجا باید برگشت، قیمة ما بین الصحة**

**إذ لا عبرة في أرش العيب بيوم الرد إجماعا**

**البته بین ما هست، این قول بین اهل سنت هست، عرض کردم ضمان های اساسی سه تاست: یکی ضمان غصب است، یکی ضمان تلف است و یکی ضمانی است که عین را رد می کند و بر می گرداند. ضمان اساسی سه تاست. ضمان غصب، یا قبض به اصطلاح یا اخذ. ضمان تلف و ضمان برگرداندن، می خواهد پولش را بدهد، بعد از پنج روز می خواهد پول آن حیوان را بدهد. الان قیمت آن حیوان چند است؟ این قسمتش بین شیعه اجماعی است یعنی یا شیعه گفتند ضمان الغصب، یوم الغصب یا گفتند یوم التلف، یوم الرد را کسی نگفته و لذا بعضی ها باز به عکس مرحوم شیخ است. این یوم تردّه را علامت گرفتند که آنجا یوم خالفته نباید درست باشد چون اینجا یوم الرد دارد، یوم الرد را هم کسی قائل نداریم.**

**إذ لا عبرة في أرش العيب بيوم الرد إجماعا**

**مراد از اجماعا بین شیعه دو قول است، غصب یا تلف، یوم الرد را ما نداریم.**

**لأن النقص الحادث تابع في تعيين يوم قيمته لأصل العين فالمعنى عليك أداء الأرش يوم رد البغلة**

**مرحوم صاحب جواهر من تعجب می کنم، البته تعجب هم ندارد. در این جا عرض کردم صاحب جواهر طولانی صحبت کرده، بعد از این ایشان هم گفت اطنب، بعد از این عبارتی که دارد ایشان می گوید من یک نسخه صحیح، چون من می خواهم این مطلب را بگویم این را در حاشیه جامع الاحادیث، چون ندارد. این نسخه صاحب جواهر از کجا بوده، ایشان می فرماید یک نسخه صحیحی را من از تهذیب دارم که محشاة هم هست، به قول خودشان، حاشیه هم دارد، در نسخه من یوم ندارد، علیک قیمة ما بین الصحة و العیب تردّه، ایشان این جور نقل می کند. کاش که شیخ هم این را آورده بود. شیخ قطعا جواهر را دیده، حالا شاید اعتنا نکرده یا تا آخر نخوانده. صاحب جواهر دارد و حتی وقتی که می گوید بعضی ها آمدند گفتند مراد اعتبار به قیمت یوم رد است ایشان رد می کند، می گوید این حتما نسخه ما را ندیده. در نسخه صحیحه ای که من دارم، تعبیر می کند نسخه صحیحه محشاة، آن جا کلمه یوم نیست. حالا من خودم هم ننوشتم، باید در جامع الاحادیث بنویسم، جواهر می گوید آن جا کلمه یوم نیست. فکر نمی کنم در این کتاب ها باشد. در نسخه کافی این نسخه دارالحدیث که الان نگاه کردید نسخه دار الحدیث هست که در کافی یوم نباشد. اولا تعحب ما از صاحب جواهر این است که این روایت را مرحوم شیخ طوسی از کافی گرفته، آشنا نبودن با احادیث این مشکلات را دارد. در کافی که هست و من الان خدمتتان کردم که به نظر من یوم باید باشد. آن نسخه ایشان معلوم نیست صحیحه باشد، اصلا مراد از یوم ترده اشاره به این است که اگر ردش کردی آن روزی که ردش می کنی سالم بود باید ارش را بدهی، اگر سالم نبود قیمت عین را می دهی، آن نکته فنی را که من عرض کردم. اینها هیچ کدامشان ملتفت آن نکته فنی نشدند. دقت کردید؟ این یوم تردّه اشاره به این است که اگر ردش کردی قاطر را سالم رد کردی ارش بده، اگر سالم رد نکردی همان ضمان عین است. یعنی روشن شد؟ فرق است بین ضمان منافع مستوفاة و ضمان نقص، ضمان منافع مستوفاة به هر حال شما منافع را ضامنی، سالم رد بکنی یا بمیرد، منافع مستوفاة را باید بدهی، ابوحنیفه می گفت اگر زنده بود نمی خواهد بدهی، اگر هم مرد جزء خود حیوان حساب می شود، امام می فرماید در نقص این طور است، این در نقص درست است، اگر پایش شکست اگر سالم رد کردی دیگه باید بدهی. اما اگر مرد دیگه نمی خواهد بدهی. پس این فرق بین، ابوحنیفه می گوید منافع مستوفاة به هر حال داده نمی شود. سالم رد کردی چون حیوان را سالم دادی، سالم هم رد نکردی ضمان عین، لذا این دارد هی سوال می کند، می گوید اگر شما گفتید ضمان منافع ضمان عین چه؟ می گوید ضمان عین هم محفوظ است، این نکته فرق بین کلامی است که امام علیه السلام با ابوحنیفه دارد.**

**آقایان به اصل مصدر مراجعه نمی کنند، می دانید که این الحمدلله کاملا متعارف بود، کتاب تهذیب را نگاه بکنند یا کافی را نگاه بکنند. مرحوم صاحب تهذیب از کافی گرفته. شما چرا از نسخ کافی نقل نمی فرمایید؟ عرض کردم یک مدتی این را ما داریم. مثلا مرحوم علامه در کتاب مختلف چون من روی مختلف کار کردم، عجیب است که از کافی نقل نمی کند، فقط از تهذیب نقل می کند، چند دفعه این را گفتم و نمی دانیم چرا، و تاثیرگذار در فقه است. مثلا می گوید این حدیث ضعیفٌ رواه الشیخ، مثلا و یردّ علیه که این حدیث ضعیفٌ، همان حدیث با همان سند در کافی است و صحیح است. یعنی گاهی تاثیرگذار است، این خیلی تعجب است احکام الهی و تاثیرگذار و به کافی مراجعه نکردن خیلی عجیب است، این در کتب علامه هست.**

**بعد ایشان و يحتمل أن يكون قيدا للعيب. دون العیب القلیل الحادث اولا، لکن یحتمل أن یکون العیب قد تناقص الی یوم الرد، بعد مطالبی را فرمودند.**

**بعد توضیحاتی را دادند که من متعرض نمی شوم.**

**ایشان خلاصه حرف ایشان یک مطلب یحتمل یحتمل است که ارزش ندارد.**

 **نعم يمكن أن يوهن ما استظهرناه من الصحيحة**

**خوب دقت بکنید مرحوم شیخ خودش عقیده اش این است که روایت به یوم الغصب است، دقت کردید؟ با این که مشهور یوم التلف است.**

**بأنه لا يبعد أن يكون مبنى الحكم في الرواية على ما هو الغالب في مثل مورد الرواية من عدم اختلاف قيمة البغل في مدة خمسة عشر يوما و يكون السر في التعبير بيوم المخالفة دفع ما ربما يتوهمه أمثال صاحب البغل من العوام أن العبرة بقيمة ما اشتري به البغل‌**

**بگوید من حیوان را این قدر خریدم، امام می فرماید نه از روزی که غصب کرده.**

**و إن نقص بعد ذلك لأنه خسر المبلغ الذي اشترى به البغلة.**

**و يؤيده التعبير عن يوم المخالفة في ذيل الرواية بيوم الاكتراء فإن فيه إشعارا بعدم عناية المتكلم بيوم المخالفة**

**بعد ایشان هی اخذ و رد می کنند.**

**و الحاصل إلا أن یقال بعد یویده و بعد ایشان وارد یک بحث دیگری می شوند، این روایت یک مشکل دیگری هم دارد، حالا من مشکلات این قسمتش را گفتم. روایت یک ذیلی را دارد که می گوید آن طرف قسم بخورد. بعد می گوید یا اقامه بینه بکند. این هم مشکل درست کرده است که طرف اگر مثلا منکر به حسب ظاهر است این قول ایشان است و بینه نمی خواهد، منکر نیست، چرا؟ می گوید قسم بخورد. این قسمت دوم.**

**پس بنابراین من دیگه آن حل مطلب را گفتم، بقیه کلمات ایشان و بزرگان را بعد نگاه بکنید، حق در مطلب همین نکته ای است که عرض کردیم این روایت مبارکه ناظر به این نیست که قیمة یوم الغصب یا یوم التلف باشد، آن قیمة یوم التلف را که هست حسب القاعده قائل شدند و إلا روایت به یوم التلف هم نمی خورد. گفته شده ولی نمی خورد.**

**و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرین**